[321] طلعت بيت الشرف را زهره تابنده بودآه كان تابنده كوكب رفت در خاك أي دريغ آفتاب چرخ عصمت با دلى از غم كباب با تنى بيتاب وپرتب رفت در خاك أي دريغ پيكرى آزرده از آزار افعى سيرتان چون قمر در برج عقرب رفت در خاك أي دريغ كعبه كر وبيان وقبله روحانيان مستجار دين ومذهب رفت در خاك أي دريغ ليلى حسن قدم با عقل اقدم هم قدم اولين محبوبه رب رفت در خاك أي دريغ حامل انوار واسرار رسالت آنكه بود جبرئيلش طفل مكتب، رفت در خاك أي دريغ آن مهين بانو كه بانوئى از آن بانو نبوددر بساط قرب اقرب، رفت در خاك أي دريغ آنكه بودى از محيط فيض وجودش كامياب هر بسيط وهر مركب، رفت در خاك أي دريغ شد ظهور غيب مكنون باز غيب مستتر تربتش از خلق پنهان همچو سر مستتر " كمپانى "
